

مظاهر شرّ تازی

در فرهنگ ایرانی

پس از ورود اسلام به ایران همچنان که بسیاری از معتقدات ادبی و عامیانه تازی از طریق تفاسیر و احادیث و اخبار وارد فرهنگ ایرانی گردیدند مظاهر شرّ نیز از همان راهها در فرهنگ ایرانی (اعم از ادبی و عامیانه) جایی برای خود باز کرد. این مظاهر شرّ برخی بیشتر و برخی کمتر در ادبیات فارسی انعکاس یافته و در نظم و نثر بدانها باز می‌خوریم. در این مقاله ما کلیه اسامی موجود مظاهر شرّ در فرهنگ تازی را بر می‌شماریم و آنچه از کارها و وظایف شیطانی آنان در مدارک مختلف دیده می‌شود یاد می‌کنیم:

۱- ابلیس

بزرگترین نماینده شرّ در آیین اسلام ابلیس است که پدر شیاطین و رئیس آنان به شمار می‌آید. درباره‌ی واژه ابلیس و همچنین خود ابلیس و سرگذشت او بیشتر بحث کافی نموده و فرزندان او را بانامها و وظایف

هر يك بر شمرده ايم و در اينجا نيازی به تکرار آنها نیست^۱.

۲ - ابوالعيزار

ابوالعيزار یکی از کنیه های ابلیس است^۲.

۳ - ابولبيني

لبيني نام یکی از دختران ابلیس است و او را از جهت همين دختر « ابولبيني » کنيت کرده اند^۳.

۴ - ابومرة

ابومرة که در ادبيات فارسی به بومرة تخفيف یافته کنيه مشهور ابلیس است. مرة نام یکی از فرزندان ابلیس است اما تعالبي گوید که ابومرة کنيه ابلیس نیست بلکه کنيه شيخ نجدی است و چون ابلیس بنام شيخ نجدی بر قبيله قریش ظاهر شد و آنان را به کشتن پیغامبر ص تحریر کرد از اینرو ابلیس را نیز ابومرة می گویند^۴.

۵ - ابيض

شیطانی نامبردار است. در مواقعی که ابلیس از انجام دادن کاری

۱- نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، سال ۲۴، شماره ۱۰۱

۲- دهخدا، لغت نامه، واژه ابلیس

۳- ابن منظور، لسان العرب ۴۷۸

۴- تعالبي، ثمار القلوب ۱۹۶

عاجز آید او را این شیطان دستگیری کند. از جمله بازیگریهای مهارت آمیز او فریفتن بر صیصای زاهد^۱ و مزاحمت بر حضرت ذوالکفل است^۲.

۶- بوخلاف

یکی از کنیه های ابلیس است^۳.

۷- جن

لفظ جن از جن (پوشانیدن) گرفته شده زیرا جن از چشم آدمی پوشیده و ناپدید است. مؤنث آن جنّه و واحدش جنّی و جنیّه و اسم جمع آن جانّ است^۴ و به فارسی «پری» ترجمه کنند^۵. بنا به گواهی قرآن مجید (الجن ۱۵-۱) گروهی از جن ایمان آورده اند و به راه هدایت می روند و گروهی در بی ایمانی در ایستاده اند و هیمة دوزخ خواهند شد. درخبر است که جن بر سه قسمند: قسمی جزء فرشتگانند، قسمی در هوا پرواز می کنند و قسمی دیگر به شکل سگ و مار در روی زمین زندگی می کنند^۶. چنانکه قبلا دیدیم برخی ابلیس را اصل جن و پدر ایشان دانسته اند^۷ اما مسعودی گوید: «گفته اند خدای تعالی

۱- تفسیر ابوالفتح ۵/۱ - ۳۹۳

۲- مجلسی، حیوة القلوب ۴/۱ - ۳۱۳

۳- دهخدا، لغت نامه، واژه ابلیس

۴- المنجد ۵- غیث اللغات ۳۱۲/۱

۶- سفینه البحار ۱/۱۸۶

۷- نک. نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، سال ۲۴، شماره ۱۰۱

جان را از آتش سموم آفرید و زن وی را از او آفرید چنانکه حوا را از آدم آفرید . آنگاه جان زن خود را ببوشانید و زنش از او بارگرفت و سی و یک تخم گذاشت . . . ابلیسها از تخم دیگر آمدند که حارث ابومرّة (مطابق متن عربی ، در ترجمه فارسی حارث بن ابومرّة نوشته شده است) از آن جمله است ^۱ .

هفت پادشاه جن که نام آنان را در جدول « دعوة الشمس » نویسند از این قرارند : مذهب ، مّرة ، احمر ، برقان ، شهمورش ، ایض و میموم .^۲ درباره ظهور جن و روابط ایشان با آدمیان داستانهای فراوان وجود دارد . همچنین عرب را عقیده بر آن است که جن شعر نیز می گویند و در کتب عربی از اینگونه اشعار نقل شده است ^۳ .

درفر هنگ ادبی و عامه نازی و ایرانی معتقدات مختلفی درباره جن وجود دارد که بیشتر آنها مبتنی بر روایات و اخبار مذهبی است ، نمونه چندی از آن معتقدات را یاد می کنیم :

- خانه بی نیست که در آن کبوتر باشد و به اهل آن خانه آفتی از جن برسد زیرا سفهای جن در خانه ها با آنها بازی می کنند و دست از انسان باز می دارند .

- سگ سیاه از جن است .

- سگان از ضعفای جن هستند . اگر کسی طعام بخورد و سگی

۱- مسعودی ، ترجمه مروج الذهب ۵۱۲/۱

۲- معین ، تحلیل هفت پیکر نظامی

۳- مثلا: نك ، مسعودی ، ترجمه مروج الذهب ۵۱۵/۱

پیش او باشد باید چیزی به آن سگ بدهد زیرا سگ نفس بد دارد^۱.

۸ - حمص

حمص ها يك نوع ازسی و يك نوع فرزند جان هستند^۲.

۹ - خناس

معنی خناس به فارسی دیو سرکشیده و واپس رونده است^۳.
فیروزآبادی گوید که خناس شیطان است زیرا یخنس از ذکر الله عز وجل^۴.
به قولی دیگر خناس صفت دیو وسواس است و خنوس او آن است که
درون سینه فرزند آدم درآید و خرطوم بردل او نهد و مادام که آن بنده
از خدا و آخرت غافل باشد در دل او وسوسه کند و چون آدمی یاد خدا
کند دیو واپس رود و خرطوم باز دارد^۵.

۱۰ - خنزب

خنزب نام شیطانی ست که به هنگام نماز خواندن وسوسه کند.
برای راندن این روح خبیث به «استعاذه» بناه می برند^۶.

۱- سفینه البحار ۱/۱۸۶

۲- مسعودی ، ترجمه مروج الذهب ۱/۵۱۳

۳- غیث اللغات ۱/۳۹۸

۴- فیروزآبادی ، القاموس المحيط ۲/۲۱۲

۵- میبدی ، کشف الاسرار ۱۰/۱۱۳

۶- غزالی ، احیاء علوم الدین ۳/۲۷

۱۱- دجال

واژه دجال مأخوذ از آرامی و بمعنی کذاب است^۱. این نماینده شر یکی از ارواح خبیث است که در آخر الزمان خروج خواهد کرد. نام او بقولی «صائد بن الصید»^۲ و بقولی دیگر «صائف بن صائد»^۳ است، ولی یهود او را «مواطیح کوائیل» نامند و از نسل حضرت داوود پندارند و عقیده دارند که او در آخر الزمان مالک روی زمین خواهد شد و آن را به یهودیان خواهد داد و نیز همه اهل روی زمین را به دین یهود خواهد آورد^۴.

اتفاق بر آن است که دجال در زمان حیات پیغامبر ص در وجود آمد و موجود عجیب الخلقه بی ست که در گهواره خود گاهی چندان نشو و نما می کرد و آنچنان فر به می شد که اطاق خود را فرا می گرفت. چون پیغامبر ص را از وجود او خبر دادند باتنی چند از یاران برای دیدن او رفت و همینکه او را دید بشناخت و از خدا درخواست که او را تا وقت خروجش در جزیره بی باز دارد و دعای آن حضرت مستجاب شد.

نام جزیره بی که دجال در آن محبوس است «برطایل» میباشد^۵. این جزیره یکی از جزایر «زابج (جاوه)» واقع در بحر چین است. از

۱- عنسی، تفسیر الالفاظ الدخیلة ۲۶

۲- مجلسی، بحار الانوار ۱۳/۱۵۳

۳- ابن الوردی، خریدة العجائب ۱۵۰

۴- ایضاً همان مأخذ ۱۵۱

۵- ابن خرداذبه، المسالك والممالك ۶۸

این جزیره پیوسته نوای عود و سرنا و دهل و دیگر انواع سازها و همچنین صدای پایکوبی و دست افشانی به گوش می‌رسد. دریا نوردانی که از آن نواحی گذشته‌اند آن صداها را شنیده‌اند^۱. گویند دجال در آن جزیره به صخره‌یی بسته شده است و غذای او را شیاطین می‌آورند^۲ و جانوری به نام «جساسه» تجسس اخبار کرده به او می‌رساند^۳. بنا به روایتی گروهی که در دریا دچار طوفان شده بودند به آن جزیره پناه می‌برند و به راهنمایی آن جانور به نزد دجال می‌روند. دجال از آنان سؤالاتی می‌کند تا بداند که هنگام خروج او رسیده است یا نه^۴. این جانور همان خری است که دجال در موقع خروج سوار بر آن خواهد آمد. باینکه در کیفیت هیأت این خر اختلاف است ولی در عظیم‌الجثه بودن آن تردیدی وجود ندارد. گشادگی میان دو گوش او به زعم برخی دوازده شبر و به پندار برخی دیگر چهل ذرع است و یک گوش او بر هفتاد مرد سایه می‌اندازد و اندازه هر گام او به قولی به قدر سه روز دیدن انسان و بنا به قولی دیگر به اندازه یک میل است.

در اینکه دجال موجود عجیب‌الخلقه‌یی است اختلافی نیست. هیأت او را چنین تصویر کرده‌اند: چشم راست او از بین رفته و چشم چپش که در وسط پیشانی قرار گرفته مانند ستارهٔ سحری می‌درخشد و پاره‌گوشتی

۱ - مسمودی، التنبیه والاشراف ۱۵-۵۴

2 - Encyclopédie de l' Islam I/909

۳ - فرهنگ آندراج ۲/۱۳۳۳

۴ - ابن‌الوردی، خریدة العجائب ۱۵۱

بر روی پیشانی اوست که گویی باخون آغشته است و نیز بر وسط پیشانی او لفظ « کافر » و بقولی لفظ « کفر » نقش بسته است و باسواد و بی سواد آن را تواند خواند .

این روح خبیث در آخر الزمان به قولی از محله یهودیان اصفهان و به اقوال دیگر از سوی مشرق از خاک خراسان یا از سوی کوفه خروج خواهد کرد و خروج او مصادف با قحط سالی خواهد بود . دجال سوار بر خر خود همه جای دنیا را می گردد و کارهای شکفت انگیزی پدیدار می سازد . به آسمان فرمان می دهد او می بارد . به زمین فرمان می دهد او می رویاند . شیاطین را که به صورت مردگان درمی آیند بر می انگیزد . مردی را می کشد و سپس زنده می کند . مردم فریفته او و کارهای شکفت - انگیزش می شوند و با او بیعت می کنند اما اتباع او از بنی آدم زنان و اعراب و قلتبانان و فرزندانشان و از جانوران فقط خر خواهند بود . این روح خبیث پس از چهل روز سلطنت سه ساعت گذشته از روز جمعه در عقبه « افیق » (واقع در میان « حوران » و « غور ») به قولی به دست مهدی ع و به قولی دیگر بدست حضرت عیسی کشته خواهد شد^۱ .

۱۲ - دواسق

دواسق نوعی دیگر از سی و يك نوع فرزند جان هستند^۲ .

۱ - نك . ابن الوردی ، خريدة العجائب ۵۱ - ۱۵۰ و مجلسی ،

بحار الانوار ۱۳ / ۱۵۳

۲ - مسعودی ، ترجمة مروج الذهب ۱ / ۵۱۳

۱۳ - سَعَلَاة

سَعَلَاة و سَعَلَاء هر دو در لغت بمعنی غول و ساحرة الجن است^۱ ولی در ادبیات تازی میان سَعَلَاة و غول فرق نهاده اند^۲. به قول قزوینی سَعَلَاة دیوی ست بر شکل زنان و در بیشه ها از آن بسیار باشد و اگر بر کسی ظفر یابد بدو بازی کند^۳. اما به قول مسعودی سَعَلَاة يك نوع ازسی و يك نوع فرزند جان و از برادران ابلیس است که مسکن او حمامها و مزبله ها می باشد^۴.

۱۴ - شَق

دیوی ست صورت او چون يك نیمه آدمی و در سفرها قصد مردم کند. گویند که سناس از این دیو و مردم در وجود آمده است^۵.

۱۵ - شیخ نجدی

لقب ابلیس است زیرا هنگامیکه قریش برای قتل حضرت پیغامبر (ص) جمع شدند ناگاه ابلیس به صورت پیری در آمد. چون پرسیدند که کیست گفت شیخی از نجدم و در این مشورت باشما شریکم^۵.

۱- فیروزآبادی، القاموس المحيط ۳/۳۹۵

۲- مسعودی، ترجمه مروج الذهب ۱/۳۱-۵۱۲

۳- قزوینی، ترجمه عجائب المخلوقات. باب العشرين فی الحيوان من الجن

۴- ایضاً همان مأخذ

۵- غیاث اللغات ۱/۶۳۳

۱۶- شیطان

پیشتر در قسمت بحث دروازه شیطان دیدیم با آنکه ائمه لغت و تفسیر اسلامی این لفظ را عربی شناخته و برای آن ریشه ها و وزنهایی پنداشته اند ولی این واژه در اصل آرامی و نام عفریتی بوده است^۱. در اینجا فقط موارد استعمال لفظ شیطان را در زبان عربی بیان می کنیم:

عرب هر سرکشی را از جن و انس و جانور شیطان خوانند^۲ و همچنین کسی را که داهی بود شیطان گویند و به آن ذم^۳ نخواهند و نوعی مار نیز هست که آن را شیطان گویند^۴. لغات شاطن (مرد خبیث - دور از حق)، شطون (ژرف - سخت - دور - دراز)، شطین (دور) و فعلهای اشطن (دور ساخت)، شیطن و نشیطن (کار شیطانی انجام داد) از همین لفظ شیطان مأخوذ است.

واژه شیطان را به «شیاطین» و در شان به «شیاطون» جمع بسته^۵ و به صورت مؤنث «شیطانة» نیز بکار برده اند - «در خبر است که از خلفاء راشدین یکی مردی را دید در پی کبوتر، گفت: شیطان یتبع شیطانة - تأیید روا داشت در شیطان (۳)» ،

ترکیباتی چند با این واژه در زبان تازی ساخته شده است از

۱ - نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، سال ۲۴، شماره ۱۰۱

۲ - فیروزآبادی. القاموس المحيط ۱۸/۱

۳ - میدی. کشف الاسرار ۱۰۰/۲

۴ - تفسیر ابوالفتوح ۴۳۲/۴

۵ - ایضاً همان مأخذ ۱۳۹/۴

این قرار:

برید الشیطان - وزغ . درخبر است که اگر کسی وزغی را بکشد
خداوند از هفتاد گناه او درگذرد و اگر هفت وزغ بکشد گویی بنده‌ی
آزاد کرده است ^۱ .

جنون الشیطان - یکی از امراض است ^۲ .

جباثل الشیطان - زنان مأخوذ است از حدیث نبوی ص و نص
حدیث خواهد آمد .

خطوات الشیطان - گامهای شیطان . این ترکیب پنج بار در قرآن
مجید بکار رفته است ^۳ .

رؤس الشیاطین - سرهای دیوان . در قرآن مجید میوه درخت
زقوم دوزخ به « رؤس الشیاطین » تعبیر شده است ^۴ .

رقی الشیطان - شعر ^۵ .

شیاطین الرأس - هیجانات خشم ^۶ .

شیطان الفلا - تشنگی ^۶ .

مخاط الشیطان - رشته مریم ^{۶ و ۷} .

۱ - تعالی . نمارالقلوب ۵۹

۲ - قزوینی . عجائب المخلوقات ۸۷

۳ - المرشد ۱۴۷

۴ - تفسیر ابوالفتوح ۴/۴۳۲

۵ - شکرى . بلوغ الارب ۲/۳۶۶

۶ - المنجد

منافع الشیطان - وسوسه های شیطان^۱ .
وکر الشیطان - بازار . مأخوذ است از حدیث نبوی ص و نص
حدیث نقل خواهد شد .

شیطان در قرآن

در مباحث پیشین گفتیم که واژه شیطان اسم جنس است برای هر
نایک از جن و انس و در قرآن امر اضلال به این لفظ تخصیص یافته
است . شیطان در قرآن با سه صفت « رجیم » و « مارد » و « مرید »
یاد شده است . چون قبلاً^۲ در کیفیت استعمال شیطان در قرآن در مبحثی
مستقل بحث کرده ایم نیازی به اعاده آنها نمی بینیم .

شیطان در احادیث

لفظ شیطان در احادیث نیز دیده می شود و تکمیل مطلب را چند
حدیث نبوی در این مورد نقل می کنیم :
ان الابل خلقت من الشیاطین^۳ .

← ۷ - مخاط الشیطان تارهایی است که هنگام گرما در آفتاب دیده می شود .
نظیر این ترکیب در فرهنگهای فارسی نیامده است . شادروان مینورسکی (بیست
مقاله مینورسکی ۱۴۱) در شرح بیت « تنم چون رشته مریم دو تای است -
دلچون سوزن عیسی ست یکتا » ی خاقانی « رشته مریم » را به « مخاط الشیطان »
تفسیر کرده است ما هم به پیروی از وی « رشته مریم » را برای ترجمه آن پذیرفتیم .
۱- المنجد

۲- نشریه دانشکده ادبیات تبریز ، سال ۱۸ ، شماره ۸۰

۳- المجازات النبویه ۲۱۵

ايتاكم والاسواق فان الشيطان قد باض فيها وقرخ^١ .
 الجرس مزمار الشيطان^٢ .
 ان الشيطان ذئب الانسان كذئب الغنم يأخذ القاصية والشاذة^٣ .
 ان الشيطان واضع خرطوميه على قلب ابن آدم فان هو ذكر الله
 تعالى خنس و ان نسي الله تعالى التقم قلبه^٤ .
 ان الشيطان يجرى من ابن آدم مجرى الدم فضيقوا مجاريه بالجوع^٥ .
 العجلة من الشيطان والتأني من الله تعالى^٦ .
 ان على ذرورة كل بعير شيطاناً^٧ .
 ان للشيطان نشوقاً و لعوقاً و دساماً^٨ .
 لولا ان الشياطين يحومون على قلوب بني آدم لنظروا الى ملكوت
 السماء^٩ .
 ما سلك عمر فجاً الا سلك الشيطان فجاً غير الذي سلك عمر^{١٠} .

١- ثعالبی . ثمار القلوب ٥٩

٢- المجازات النبوية ٢٩٧

٣- ايضاً همان مأخذ ٢٥٣

٤- غزالي . احياء علوم الدين ٢٧/٣

٥- ايضاً همان مأخذ

٦- ايضاً همان مأخذ ٣٢/٣

٧- المجازات النبوية ٢١٥

٨- ايضاً همان مأخذ ٢٢٠

٩- غزالي . احياء علوم الدين ٨/٣

١٠- ايضاً همان مأخذ ٣٦/٣

ما للشيطان من سلاح ابلغ في الصالحين من النساء^۱ .
 ما منكم من احد الا و له شيطان قالوا وانت يا رسول الله ؟ قال و
 انا الا ان الله اعانني عليه فاسلم فلا يأمر الا بالخير^۲ .
 ان المؤمن لينضى شيطانه كما ينضى احدكم بعيره في السفر^۳ .
 من رأى نبي فقد رأى نبي فان الشيطان لا يتمشبهه به^۴ .
 النساء حبائل الشيطان^۵ .

شیاطین و انبیا

هر يك از انبیا با شیطان کشمکشها و گفتگوهای داشته‌اند .
 برخی از آنها را می‌آوریم :

نوح و شیطان

«چون نوح از کشتی بیرون آمد درختان که با خود به کشتی برده
 بود در زمین کشت و در همان ساعت میوه دادند و در میان آنها درخت
 انگور ناپیدا شد زیر که شیطان گرفته بود و پنهان کرده بود . چون
 نوح خواست برود و در میان کشتی تفحص کند ملکی با او گفت : بنشین
 که برای تو خواهند آورد و گفت تورا شریکی در شیره انگور هست با او

۱- المجازات النبوية ۲۷۳

۲- غزالی . احیاء علوم الدین ۲۶/۳

۳- المجازات النبوية ۲۹۷

۴- سفينة البحار ۶۹۹/۱

۵- المجازات النبوية ۱۵۴

مشارکت نیکو بکن . فرمود : هفت يك را به او می‌دهم و شش حصه از من است . ملك گفت : نیکی کن که تو نیکوکاری . نوح فرمود : شش يك را به او می‌دهم . ملك گفت : نیکی کن که تو نیکوکاری . نوح فرمود : پنج يك را می‌دهم . ملك گفت : نیکی کن که تو نیکوکاری . و همچنین زیاد می‌کرد و ملك امر به زیادتی می‌کرد تا آنکه نوح فرمود : دو حصه از او باشد و يك حصه از من . پس ملك راضی شد و دو ثلث که حصه شیطان است حرام شد و يك ثلث که حصه نوح است حلال شد^۱ .

ابراهیم و شیطان

- « از حضرت صادق منقول است که اول منجنيقی که در دنیا ساخته شد منجنيقی بود که برای حضرت ابراهیم در کوفه ساختند بر سر نهری که آن را « کونا » می‌گفتند قریه بی که آن را « قنطانا » می‌گفتند و شیطان آنرا ساخت^۲ .

- روایت است که « سبب رمی جمرات در منی آن است که چون جبریل به حضرت ابراهیم تعلیم مناسک حج می‌نمود شیطان برای ابراهیم ظاهر شد نزد جمره اول . پس جبریل امر کرد ابراهیم را که سنگ بر او بیندازد . چون ابراهیم سنگ بر او انداخت در آنجا به زمین فرو رفت ، و نزد جمره دوم ظاهر شد ، باز هفت سنگ بر او انداخت پس به زمین فرو رفت و نزد جمره سوم ظاهر شد و باز هفت سنگ بر او

۱- مجلسی . حیوة القلوب ۸۹/۱

۲- ایضاً همان مأخذ ۱۲۲/۱

انداخت پس به زمین فرو رفت و دیگر پیدا نشد^۱ .
 - « منقول است که دویدن در میان صفا و مروه برای این سنت
 شد که ابراهیم چون به این موضع رسید شیطان برای او ظاهر شد
 جبریل گفت بر او حمله کن ، پس شیطان گریخت و ابراهیم دنبال او
 دوید^۲ . »

موسی و شیطان

روزی حضرت موسی نشسته بود که ناگاه شیطان به نزد آن
 حضرت آمد و کلاهی درس داشت به رنگهای مختلف . پس کلاه از سر
 برداشت به نزدیک حضرت آمد . موسی گفت : تو کیستی ؟ گفت : ابلیس .
 موسی گفت : خانه تو را خدا نزدیک خانه هیچکس نگرداند این کلاه را
 برای چه به سر گذاشته ای ؟ گفت : دلهای فرزندان آدم را به این رنگ .
 آمیزها می ربایم^۳ . »

سلیمان و شیاطین

- حضرت سلیمان که بعد از حضرت داوود به پادشاهی بنشست
 خداوند او را با ملک ، پیغامبری داد و آدمی و شیطان و مرغ فرمائبردار
 او کرد . زبان مرغان او را بیاموخت و شیاطین را مسخر او کرد تا به
 بنای بیت المقدس به کار داشت و آنان ستونها کردند از رخام همه مخروط

۱- مجلسی . حیوة القلوب ۱/۱۴۱

۲- ایضاً همان مأخذ ۱/۱۴۲

۳- ایضاً همان مأخذ ۱/۲۹۶

و هر جای که بنمایی بایسته بود که بیرون از حد توانایی آدمیان بود می‌فرمود تا دیوان بسازند و نیز کاسه‌های چوبین ساختند چون حوضها و دیگهایی به بلندی کوه‌ها و گروهی را از آنان به غواصی مشغول کرد تا هر چه به دریا گوهرها بود همه بر آوردند. آنگاه که بر دیوی خشم می‌گرفت سنگی به دو نیم می‌کرد و او را در میان آن سنگها می‌نهاد و هر دو بهم فرو می‌دوخت^۱ و «خدای تعالی عادت چنان رانده بود که هر شیطانی که کرد سلیمان گشتی یا پیرامن او شدی بسوختی^۲».

- شیاطینی که در خدمت حضرت سلیمان بودند به هر کاری توانایی داشتند چنانکه چون آن حضرت خواست دلیلی بر صدق نبوت خود بر بلقیس بنماید «صخر» که از عفاریت بود در یک چشم بهم زدن سر بر بلقیس را از «سبا» نزد سلیمان آورد^۳. همچنین چون سلیمان ساق بلقیس را که موی بسیار بر آن رسته بود خوش نداشت شیاطین را بفرمود تا چاره‌ای کنند و آنان گرما به و نوره را ساختند^۴.

- شیاطینی که بخدمت حضرت سلیمان آمدند و بیعت کردند هفتاد تن بودند و رئیس آنان «فقطس» نام داشت. نامهای آنان را چنین یاد کرده‌اند: فقطس - عمرد - کیوان - شمرعال - فیروز - مهاقال - ذیزب - سیدوک - جبذرب - سیار - زنبور - الراحس - کوکب - حمران -

۱- تاریخ بلعمی ۶۲-۵۵۹

۲- تفسیر ابوالفتوح ۳۶۲/۴

۳- میبیدی. کشف الاسرار ۲/۷-۲۲۱

۴- تفسیر ابوالفتوح ۱۶۶/۴

داهر قارون - شدداد - صعصعة - بكتان - هرثمة - بكلم - فسروخ -
 هرمز - همهمة - عيزار - مزاحم - مرة - فترة - الهيم - ارهبة - خيشع -
 خيفتة - رياح - زحل - ذريعة - محتوكرا - هيشب - طقعيان - وقاص -
 قدمنة - مفرش - ابرائيل - نزار - شفطيل - ديويذ - انكرا - خطوفة -
 تنكيوش - مسلقر - قادم - اشجع - نودر - تيشامة - عصار - ثعبان -
 نامان - نمودرکي - طبابور - ساهتون - عذافر - مرداس - شيطوب -
 زعروش - صخر - العمرم - خشرم - شادان - الحرث - الحويرث -
 عزرة - فقرون .

پس از آنکه فقطس رئيس آنان هريك از شياطين را به آن حضرت
 شناساند و کردار هريك را که درباره فرزندان آدم می کنند بر شمرد
 حضرت سليمان از آنان پيمان گرفت که افعال شيطاني خود را در حق
 بنی آدم به ترك گویند و پيمان بر اسماء خداوند تعالی بود . شياطين
 پس از آنکه برای رعایت پيمان سوگند خوردند از خدمت حضرت سليمان
 باز گشتند .^۱

نشستن ديو به جای سليمان

این داستان را شيخ ابوالفتوح رازی به قرار زیر نقل کرده و
 در پایان افزوده است که این موضوع اساساً خلاف عقل است زیرا خداوند
 شبهه پیغامبر خود را بر ديو نیفکند . اينك داستان :
 حضرت سليمان در بعضی از غزوات زنی را از دختر ملوك به

بردگی بیاورد و این زن سخت به جمال بود و سلیمان او را سخت دوست می‌داشت و او با سلیمان نمی‌ساخت و پیوسته می‌گریست .

سلیمان او را گفت : یا هذبه به از این ملکی می‌خواهی و به از من مردی : گفت : این نیک است و لیکن مرا خیال پدر در چشم است و از چشم من نمی‌شود . اگر خواهی تا من متسللی شوم بفرمای تا به مثال پدرم صورتی کنند تا در او می‌نگرم و دلخوش می‌باشم . او گفت : روا باشد . بفرمود تا بکردند و آن زن با جماعتی از کنیزکان خود آن تمثال را می‌پرستیدند و سجده می‌کردند او را چهل روز و سلیمان از آن بی‌خبر بود . آصف برخیا از آن حال خبر یافت دستوری خواست از سلیمان تا خطبه کند و بر پیغمبران ثنا گوید . گفت : روا باشد . او خطبه کرد و بر پیغمبران ثنا کرد و بر سلیمان ثنائی که گفت به روزگار صغر و روزگار گذشته باز بست . سلیمان از آن دلتنگ شد . چون آصف از منبر به زیر آمد گفت : چگونگی که پیغمبران را بر عموم روزگار ثنا گفتمی و حدیث من به روزگار گذشته باز بستی ؟ گفت : برای آن چنین کردم که چهل روز است که در سرای تو بت می‌پرستند و تو بی‌خبری . چون خبر یافت برفت و آن تمثال بشکست و آن زن را محبوس کرد . چون از مجلس حکم باز آمد خواست به طهارت جای در شود . بر عادت انگشترین بیرون کرد و به زنی داد از زنان خود و آن انگشتری بود که ملک سلیمان و نبوت به او بسته بود که جن و انس و شیاطین و سباع و طیور مسخر آن بودند . خدای تعالی شبه سلیمان بر دیوی افکند نام او « صخر » تا بیامد و انگشتری بستد و بر جای سلیمان بنشست و همه رعیت از جن

و انس او را مسخر شدند و خدای تعالی شبه آن دیو بر سلیمان افکند چون آمد و زن را گفت انگشتری مرا ده بانگ بر او زد و او را براند و گفت انگشتری سلیمان بستند و تو دیوی آمده‌ای تا به مکر و حیل و انگشتری بگیری از من . سلیمان هر کجا رفت گفتند تو دیوی و او را باور نداشتند . او بدانتست که آن فتنه است از خدای تعالی . روی در بیابان نهاد . چهل روز در بیابانها می‌گردید و نضرع می‌کرد تا خدای تعالی توبه‌اش قبول کرد و آن دیو در چهل روز همه دین سلیمان - علی نبینا و آله و علیه‌السلام - را زیر و زبر کرد و احکام شرع او بگردانید و با زنان سلیمان خلوت می‌کرد و غسل جنابت نمی‌کرد . آصف چون آن بدید گفت مگر سلیمان دیوانه شده است یا مرتد . در قصه دراز گفتند چون مدت محنت که چهل روز بود به سر آمد فرشته ای پیامد و دیورا از آنجا بر کرد و بگریخت و در هوا می‌پرید . انگشتری در دریا افکند . ماهی فرو برد . آن با سلیمان افتاد و انگشتری از شکم ماهی با دست سلیمان آمد و او را پادشاهی و نبوت باز آمد .

زکریا و شیطان

هنگامیکه « بنی اسرائیل به زکریا شوریدند و در مقام قتل آن حضرت شدند و حضرت از ایشان گریخت تا به درختی رسید و آن درخت برای آن حضرت شکافته شد و چون زکریا به میان درخت رفت شکاف درخت به هم آمد و آن حضرت از نظر ایشان پنهان شد . ابلیس علیه -

اللجنة با سفهای بنی اسرائیل از پی آن حضرت می آمدند چون به آن درخت رسیدند ابلیس دست گذاشت از پایین تا بالای درخت و موضع دل آن حضرت را شناخت پس امر کرد ایشان را آن موضع را با آره بریدند و آن حضرت را در میان درخت به دو نیم کردند^۱.

یحیی و شیطان

شیطان به نزد انبیا می آمد از زمان آدم تا هنگامیکه حضرت عیسی ع مبعوث شد و با ایشان سخن می گفت و سؤالها از ایشان می کرد و به حضرت یحیی بیش از پیغمبران دیگر انس داشت. روزی حضرت یحیی به او فرمود: ای ابومرّة مرا به تو حاجتی ست. گفت: قدر تو از آن عظیمتر است که حاجت تو را ردّ توان نمود آنچه خواهی سؤال نما که آنچه فرمائی مخالفت نخواهم نمود. حضرت یحیی فرمود: میخواهم دامها و تله های خود را که بنی آدم را به آنها صید می نمائی به من بنمائی آن ملعون قبول کرد و به روز دیگر وعده کرد. چون صبح روز دیگر شد حضرت یحیی در خانه نشست و منتظر او بود. ناگاه دید که صورتی در برابرش ظاهر شد، رویش مانند روی میمون و بدنش مثل بدن خوک بود و طول چشمهایش درطول رویش و همچنین دهانش درطول رویش و ذقن نداشت و ریش نداشت و چهار دست داشت. دو دست در سینه و دو دست در دوش او رسته. پی پایش درپیش رویش بود و انگشتان پایش درعقب. قبایی پوشیده و کمر بندی بر روی آن بسته و بر آن کمر بند زشته.

های الوان مختلف آویخته است ، بعضی سرخ و بعضی سبز و به هر رنگی رشته یی در آن میان هست و رنگ بزرگی دردست دارد و خودی بر سر نهاده و بر آن خود قلابی آویخته . چون حضرت او را به این هیأت مشاهده فرمود پرسید این کمر بند چیست که در میان داری ؟ گفت : این گبری و مجوسیت است که من پیدا کرده ام و برای مردم زینت داده ام . فرمود : این رشته های الوان چیست ؟ گفت : این اصناف زنان است که مردم را به الوان مختلفه و رنگ آمیزیهای خود می ربایند . فرمود : رنگ چیست که دردست داری ؟ گفت : این مجموعه یی ست که همه لذتها در اینجاست از تنبور و بربط و طبل و نای و صرنا و غیر اینها چون جمعی به شراب خوردن مشغول شوند و لذتی نمی یابند از آن ، من این جرس را به حرکت درمی آورم تا مشغول خوانندگی و ساز می شوند چون صدای آن را شنیدند از طرب و شوق ازجا به در می آیند ، یکی رقص می کند و دیگری با انگشتان صدا می کند و دیگری جامه بر تن می دزد . حضرت فرمود : چه چیز بیشتر موجب سرور و روشنی چشم تو می گردد ؟ گفت : زنان که ایشان تله ها و دامهای منند و چون نفرینها و لعنتهای صالحی بر من جمع می شود به نزد زنان می روم و از آنها دلخوش می شوم . فرمود : این چیست که بر سر توست ؟ گفت : به این خود را از نفرینهای صالحان حفظ می کنم . فرمود : این قلاب چیست که بر آن آویخته است ؟ گفت : به این دلهای صالحان را می گردانم و به سوی خود می کشم . یحیی ع فرمود : هرگز به من یکساعت ظفر یافته ای ؟ گفت : نه و لیکن در تو يك خصلت می بینم که مرا خوش می آید . فرمود : کدام است ؟ گفت :

اندکی بیشتر چیز می‌خوردی در هنگام افطار و این موجب سنگینی تو می‌شود و دیرتر به عبادت برمی‌خیزی. حضرت فرمود: با خدا عهد کردم که هرگز از طعام سیر نشوم تا خدا را ملاقات نمایم. شیطان گفت: من نیز عهد کردم که هیچ مسلمانی را دیگر نصیحت نکنم تا خدا را ملاقات کنم. پس بیرون رفت و دیگر به خدمت آن حضرت نیامد^۱.

شیطان در اخبار و روایات

در این قسمت برخی از اخبار و روایات وارد درباره شیطان را که در ادبیات فارسی و فرهنگ عامه منعکس شده یاد می‌کنیم:

۱- شیطان و آب خوردن - شبانگاه نباید ایستاده آب خورد زیرا شیطان چیره می‌شود^۲.

۷- شیطان و استعاذه - استعاذت فرض نیست اما سنتی مؤکد است در نماز و در قرائت قرآن و پیش از قرائت مستحب است نه بعد از قرائت^۳. در خبر است که چون عوعو سک و عرعر خر شنیدید استعاذه بگویید زیرا شیاطین شما را می‌بینند و شما آنان را نمی‌بینید. مبدا آنچه می‌گویند به‌جای آورید^۴.

۱- مجلسی. حیوة القلوب ۵/۱ - ۳۷۴

۲- سفینة البحار ۷۰۰/۱

۳- میدی. کشف الاسرار ۴۴۶/۵

۴- سفینة البحار ۹۸/۱

۳- شیطان و تسمیه - یکی از موارد استعمال تسمیه برای راندن شیاطین است بنا بر این ذکر تسمیه در مواقع زیر مستحب است : هنگام رسیدن به در خانه تا شیطان فرار کند . موقع بول کردن تا شیطان چشم خود را بیند . هنگام بیرون آمدن از خانه و گذشتن از روی پل زیرا بر روی هر یکی شیطانی ست چون به تسمیه متکلم شوی شیطان دور شود . در وقت همخوابگی تا شرکت نجوید . موقع طعام خوردن تا همکام نشود . هنگام وضو گرفتن تا شریک نباشد . در وقت سوار شدن زیرا در آن موقع فرشته‌یی با انسان سوار شود اگر تسمیه ذکر نشود به جای فرشته شیطان سوار شود^۱ .

۴- شیطان و در و ظرف - درها را باید بسته نگاه داشت و ظروف را آویخته زیرا شیطان به چیزهای محفوظ دست نمی‌زند^۲ .
۵- شیطان و تار عنکبوت - جای شیطان در خانه‌ها میان تارهای عنکبوت است .

۶- شیطان و خاکروب - خاکروب را نباید پشت در باقی گذاشت زیرا برای شیطان پناهگاهی خواهد بود .
۷- شیطان و دستمال سموش - دستمال گوشت را نباید به خانه آورد که مأدای شیطان است .

۸- شیطان و شارب - شارب را نباید دراز نگاه داشت زیرا

۱- سفینه البحار ۶۹۹/۱

۲- ایضاً همان مأخذ ۷۰۰/۱

پنهانگاه شیطان است^۱.

۹ - شیطان و شاعر - عرب را عقیده بر آن بود که برای هر يك از شاعران قرینی ست از شیاطین که او را القای شعر می کند و می گفتند که شعر را دو شیطان است یکی « هوبر » و دیگری « هوجل ». اگر قرین شاعری هوبر باشد شعر او نیک و کلامش درست و اگر قرین او هوجل باشد شعرش بد و کلامش فاسد خواهد بود^۲ و این اعتقاد تا پایه بی بود که برای هر يك از این شیاطین نامی قایل شدند. مثلاً، نام شیطان اعشی « مسحل »، نام شیطان فرزوق « عمرو » و نام شیطان بشار « شتقناق » بود^۳. این شیاطین را تابعه شعرا نیز می گفتند^۴ و در ادب فارسی نیز لفظ تابعه دیده می شود. رودکی سمرقندی گوید :

گر چه دو صد تابعه فریشته داری نیز پری باز و هر چه جنی و شیطان
گفت ندانی سزاش و خیز و فراز آر آنکه بگفتی چنانک گفتن نتوان^۵
و نیز جمال الدین اصفهانی (دیوان ۳۳۷) گوید :

گویند که تابعه کند تلقین شاعر چو قصیده بی کنید انشی
من بنده چو مدح تو بر اندیشم روح القدس همی کند املی
۱۰ - شیطان و شهاب - « شیاطین از آسمان محبوب نبودند .

بر آسمان شدند و خبر آسمان به زمین آوردندی و القا کردند

۱ - سفینه البحار ۱/۶۹۹

۲ - قرشی، جمهرة اشعار العرب ۲۴

۳ - ثعالی، ثمار القلوب ۵۵

۴ - همایی، تابعه، مجله یغما، سال سیزدهم، شماره نهم ۵ - ۴۳۴

بر کهنه . چون عیسی علیه السلام از مادر بزاد ایشان را از سه آسمان منع کردند و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به رسالت آمد ایشان را از جمله آسمانها منع کردند . هیچکس از ایشان نبود خواست تا خبری از آسمان دزدیده بشنود الا و ستاره ای که آنرا شهاب می خوانند چون آتشی در آسمان کشیده شود و او را بسوزد . چون این حال پدید آمد شیاطین بر ابلیس آمدند و این حال با او بگفتند . او گفت : در زمین حادثه بی پدید آمده است در زمین بگردید . چون به مکه رسیدند رسول را دیدند که قرآن می خواند . بعضی دگر گفتند که ایشان را بسوزد چنانکه بکشد بل عضوی از اعضای ایشان تباه کند و بهری را مخبل گرداند ، غول بیابانی شود که مردم را در بیابان گمراه کند ^۱ .

۱۱ - شیطان و لاحول - لاحول مختصر « لاحول و لا قوۃ الا

بالله العلی العظیم » است و آن را برای راندن دیو خوانند ^۲ .

۱۲ - شیطان و لباس - لباس را شها باید تا کرد و گرنه

شیطان آن را می پوشد ^۳ .

۱۳ - شیطان و محتضر - از حضرت صادق روایت است : « ان

الشیطان لیاتی الرجل من اولیائنا عند موته یا یتیمه عن یمینه و عن یساره لیصد عمّا هو علیه فیأبی الله له » ^۴ .

۱- تفسیر ابوالفتح ۲۳۶/۳

۲- دهخدا . لغت نامه . واژه لاحول

۳- سفینه البحار ۷۰۰/۱

۴- ایضاً همان مأخذ ۶۹۹/۱

- ۱۴- شیطان و مرغ و گوسفند - نگاهداشتن جانورانی از قبیل مرغ خانگی و کبوتر و گوسفند و بز در خانه خوب است زیرا شیاطین با آنها سرگرم می‌شوند و دست از کودکان آن خانه باز می‌دارند.^۵
- ۱۵- شیطان و نوزاد - « ابوهریره روایت کرد از رسول ص که گفت: هیچ مولود نباشد و آلا چون بزاید شیطان دست در او مالد و کودک از مس شیطان بانگ بردارد مگر مریم را و عیسی را به دعاء حنّه مادر مریم^۲ ».

۱۷ - طاغوت

لفظ طاغوت هشت بار در قرآن مجید ذکر شده^۱ و مفسران معانی مختلف برای آن قائل شده‌اند، مانند شیطان و اصنام^۲ و ساحر و کاهن^۳. در اینکه پیش از اسلام این لفظ را در باره همه بتها اطلاق می‌کردند تردیدی نیست.

اهل لغت و تفسیر این واژه را اسمی برون « فعلوت » از ماده « ط غ ی » دانسته‌اند. جفری ضمن بیان عقاید دانشمندان غرب درباره این واژه آن را مأخوذ از منابع یهودی یا مسیحی یاد کرده ولی خود

۱- سفینه البحار ۱/۷۰۰-۶۹۹

۲- تفسیر ابوالفتوح ۱/۵۵۱

۳- المرشد ۲۹۹

۴- تفسیر ابوالفتوح ۱/۷۷۸

۵- راغب . المفردات فی غریب القرآن ۳۰۵

نظری قطعی ابراز نکرده است^۱.

۱۸ - عزازیل

عزازیل لغة مأخوذ است از azazal عبری^۲ و آن نام ابلیس بود پیش از آنکه از درگاه خداوند رانده شود.

۱۹ عفریت

این واژه یکبار در قرآن مجید (النمل ۳۹) ذکر شده و در تفاسیر فارسی «پری ستنبه» ترجمه گردیده است. اهل لغت و تفسیر آن را از ماده «ع فر» گرفته و جمع آن را «عفاریت و مؤنث آن را «عفریته» گفته‌اند. معنی عفریت در نزد عرب «خبیث» و «زیرک» است و لغات عفریت و عفریته و عفر و عفاریت را با اتباع ذکر کنند یعنی گویند عفریت نفریت...^۳. جفری در شرح این واژه پس از بیان عقاید لغویان و مفسران متذکر شده است که چند تن از دانشمندان غرب واژه عفریت را مأخوذ از afritan پهلوی در مفهوم مخلوق عربی دانسته‌اند^۴. اگر این نظر قابل قبول نماید ناچار باید گفت که این واژه نخست از «آفریده اهریمنی» گرفته شده و بعداً مضاف الیه خود را از دست داده است.

۲۰ - غدار

غدار يك نوع شیطان است و در اطراف یمن و نهامه ها و علیای

1- Jeffery. The Foreign Vocabulary of the Qur'an 202.3

۲- دایرة المعارف اسلامی ۵۳۸/۱

۳- میبیدی. کشف الاسرار ۸/۷ - ۲۱۷

4- Jeffery. The Foreign Vocabulary of the Qur'an 215

صعید مصر نمودار می شود و گاه باشد که انسان را بگیرد و با او نزدیکی کند و پایین تنش کرم گذارد و بمیرد و گاه باشد که از انسان پنهان شود و او را بترساند . چون انسان دچار آن شود مردم آن نواحی پرسند که آیا گاده است یا ترسیده است ؟ اگر بگویند گاده است از او نومید شوند و اگر ترسیده باشد او را دل دهند و تشجیع کنند زیرا وقتی انسان او را ببیند غشی کند و بیفتد ^۱ .

۲۱ - غول

غول در لغت به معنی مرگ ، سختی ، سعاده ، مار ، ساحرة الجن و شیطان مردم خوار آمده است ^۲ . گویند چون شیاطین از آسمانها استراق سمع کنند شهاب بر سر آنان فرو بارد بعضی بسوزند و برخی به دریا افتند و غول شوند ^۳ .

عرب معتقد بودند که پا های غول به شکل پای بز ماده است و درباره ظهور غول اخبار جالب و فراوان دارند . چنین می پنداشتند که غولها در خلوت و به صورتهای مختلف بر خواص قوم نمودار می شوند و با او سخن گویند و احيانا نزدیکی کنند ^۴ . گویند کسی که سفر کند و شبها در بیابان تنها باشد متعرض او شود و خواهد که او را هلاک کند ^۵ یا

۱- مسعودی . ترجمه مروج الذهب ۵۱۲/۱

۲- فیروز آبادی . القاموس المحيط ۲۱۰/۳

۳- فزوینی . ترجمه عجائب المخلوقات . باب العشرين فی الحيوان من الجن

۴- مسعودی . ترجمه مروج الذهب ۵۱۰/۱

۵- فزوینی . ترجمه عجائب المخلوقات ، باب العشرين فی الحيوان من الجن

از راه منحرفش سازد تا او بیابان مرگ شود. این قصه به نزد عرب شهرت یافته بود و همه می دانستند و از راه خود نمی گشتند بلکه برغول بانگ می زدند و شعری می خواندند و او فرار می کرد و به عمق درّه ها یا سر کوه ها می رفت^۱.

۲۲ - قزح

قزح نامی از نامهای شیطان است. ابن عباس گفته است: «لأنقولوا قوس قزح فان قزح اسم شیطان و لكن قولوا قوس الله»^۲.

۲۳ - قطرب

قَطْرُب در لغت به معنی دیوان و پریان خرد و سبک و چست آمده آمده است^۳. مسعودی گوید: جان زن خود را بیوشاند و زنش از او بار گرفت و سی و یک تخم گذاشت و یکی از این تخمها بشکافت و قطربی پدید آمد که مادر همه قطرب هاست و قطرب به شکل گربه است^۴.

۲۴ - مارد

مارد يك نوع از سی و يك نوع فرزند جان است و آنها در جزایر زندگی می کنند^۵.

۱- مسعودی: ترجمه مروج الذهب ۵۱۰/۱

۲- یاقوت. معجم البلدان ۸۶/۴

۳- منتهی الارب ۲۲۱۲/۳

۴- مسعودی، ترجمه مروج الذهب ۵۱۲/۱

۵- ایضاً همان مأخذ

۲۵ - متکون

شیطانی است که به هر صورتی درمی آید چه به صورتی خرد و چه به صورتی کلان^۱.

۲۶ - مذهب

مذهب دیوی است که زهاد و عباد را فریبد و اظهار چیزهای عجب کند تا او پندارد که کرامات اوست که به آن فریفته شود و عجب در وی پدید آید و به سبب آن عجب هلاک شود^۲.

۲۷ - نسناس

نسناس را به فارسی « دیو مردم » گویند^۳. در شکل ظاهری او اختلاف است. برخی او را شبیه کامل انسان می دانند، نظامی عروضی گوید: « او حیوانی است که در بیابان ترکستان باشد منتصب القامة، الفی القد، عریض الاظفار و آدمی را عظیم دوست دارد، هر کجا آدمی را بیند بر سر راه آید و در ایشان نظاره همی کند و چون یگانه از آدمی بیند ببرد و ازو - گویند - تخم گیرد. پس بعد انسان از حیوان شریف تراست که به چندین چیز با آدمی تشبیه کرد: یکی به بالای راست و دوم به پهنای ناخن و سوم به موی سر^۴. برخی دیگر او را يك چشم می خوانند.

۱ - سفینه البحار ۶۹۹/۱

۲ - قزوینی. ترجمه عجایب المخلوقات. باب العشرين فی الحيوان من الجن

۳ - برهان قاطع ۹۲۱/۲

۴ - نظامی عروضی. چهار مقاله ۱۴-۵

مسهودی گوید : « او حیوانی ست مانند انسان که دارای يك چشم است و از آب بیرون می آید و سخن می گوید و هرگاه به انسان چیره شود او را می کشد ^۱ ». گروهی دیگر نیز بر آنند که نسناس را يك نیمه بدن و يك نیمه سر و يك دست و يك پا است - گویی انسانی را به دو نیم کرده اند . روی يك پا جست و خیز می کنند و محل زندگی نسناس - به زعم این گروه اخیر - یمن و بیشه های ساحل دریای هند است . گویند نسناس از نسل ارم بن سام برادر عاد و ثمود به هم رسیده اند به عربی سخن می گویند و شعر می سرایند و اشعاری از زبان آنان ضبط کرده اند ولی قوه تعقل ندارند . نیز گفته اند که عرب آنان را صید می کنند ^۲ .

۲۸ - وسواس

وسواس نام دیوموسوس است ^۳ . او به خواب آدمی آید و او را آزار دهد ^۴ .

۲۹ - هامه

هامه ها يك نوع ازسی و يك نوع فرزند جان هستند که در هوا سکونت گرفته اند و به صورت مارهای پردار در هوا پرواز می کنند ^۵ .

۱- دمیری . حياة الحيوان ۳۸۷/۲ بنقل از مروج الذهب

۲- ايضاً همان مأخذ ۳۸۷/۲

۳- تفسير ابوالفتوح ۶۱۳/۵

۴- ميبدي . كشف الاسرار ۱۱۳/۱۰

۵- مسعودی . ترجمة مروج الذهب ۵۱۳

فهرست منابع

- * آندراج . نك . محمد پادشاه
۱- ابن النديم . الفهرست . قاهره ، مطبعة الاستقامة
۲- ابن الوردی (سراج الدين ابو حفص عمر . . .) . خريدة العجائب
و فريدة الغرائب . مصر ۱۲۹۶ هجرى قمرى
۳- ابن خرداذبه . المسالك والممالك . ليدن ۱۲۰۶ هجرى قمرى
۴- ابن منظور (ابو الفضل جمال الدين محمد بن مكرم . . . الافريقى
المصرى) . لسان العرب ، مجلد ۱۳ . دار صادر - دار بيروت . ۱۹۵۶ ميلادى -
۱۳۷۵ هجرى قمرى
۵- بركات (محمد فارس) . المرشد الى آيات القرآن الكريم و كلماته .
دمشق ۱۳۷۷ قمرى
* برهان قاطع . نك . تيريزى
۶- بلعمى (ابو على محمد بن محمد) . تاريخ بلعمى (تكملة و ترجمة
تاريخ طبرى . تأليف ابو جعفر محمد بن جرير طبرى) . به تصحيح مرحوم
محمد تقى بهار « ملك الشعراء » . به كوشش محمد پروين گنابادى . تهران ۱۳۴۱
شمسى
* تاريخ بلعمى . نك . بلعمى
۷- تيريزى (محمد حسين بن خلف) . برهان قاطع . به اهتمام دكتور
محمد ميبين . در چهار مجلد . تهران ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۵ شمسى
* تفسير ابو الفتوح . نك . رازى
۸- ثعالبى (ابو منصور عبدالملك بن محمد ال . . . النيسابورى) .
كتاب ثمار القلوب فى المضاف والمنسوب . قاهره ۱۳۲۶ هجرى قمرى

- ۹- جمال‌الدین (محمد بن عبدالرزاق اصفهانی) . دیوان . باتصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی ، تهران مرداد ۱۳۲۰ شمسی
- ۱۰- دهخدا (علی‌اکبر) . لغتنامه . مجلد (آ - ابوسعید) . تهران ۱۳۲۵ خورشیدی و مجلد (ل - لب) . تهران ۱۳۳۰ خورشیدی
- ۱۱- رازی (شیخ ابوالفتوح) . تفسیر قرآن . در پنج مجلد . چاپ قدیم . تهران ۱۳۲۳ هجری قمری تا ۱۳۱۵ هجری شمسی
- ۱۲- راغب (ابوالقاسم الحسین بن محمد المعروف بال...) . الاصفهانی) . المفردات فی غریب القرآن . تهران . المكتبة المرتضوية . چاپ افست
- ۱۳- رامپوری . (غیاث‌الدین محمد بن جلال‌الدین بن شرف‌الدین...) . غیاث اللغات . به کوشش محمد دبیر سیاقی . جلد نخست . تهران آذر ماه ۱۳۳۷ هجری خورشیدی
- * سفینه البحار . نک . قمی (الحاج الشیخ عباس...) .
- ۱۴- شریف‌الرضی (ال...) . المجازات النبویة . مصر ۱۳۵۶ هجری قمری
- ۱۵- شکرى (محمود... الالوسى البغدادی) . بلوغ‌الارب فی معرفة احوال العرب . مجلد دوم . چاپ مصر ۱۳۴۳ هجری - ۱۹۲۴ میلادی
- ۱۶- صفی‌پور (عبدالرحیم بن عبدالکریم) . منتهی‌الارب فی لغة العرب . مجلد دوم (شامل دو جلد سوم و چهارم) . به خط محمد صادق حسینی . سنگی . تهران ۸ - ۱۲۹۷
- ۱۷- عنسی (طوبیا ال... الحلبي البستانی) . تفسیر الالفاظ الدخیلة فی اللغة العربیة مع ذکر اصلها بحروفه . چاپ دوم . به اهتمام یوسف توما البستانی . مصر ۱۳۳۲ میلادی
- ۱۸- غزالی (الامام ابوحامد محمد بن محمد ال...) . احیاء علوم‌الدین . مجلد سوم . مصر ۱۳۵۸ هجری قمری
- * غیاث اللغات . نک . رامپوری
- ۱۹- فیروزآبادی (مجدالدین ال...) . القاموس المحیط . در چهار

- مجلد . مصر ۱۳۳۲ هجری قمری - ۱۹۱۳ میلادی
- ۲۰- قرشی (ابوزید محمد بن ابی الخطاب ال...) . جمهرة اشعار العرب
بولاق ۱۳۰۸ هجری قمری
- ۲۱- قزوینی (زکریاء بن محمد بن محمود ال...) . کتاب عجائب
المخلوقات و غرائب الموجودات . باهتمام فردیناند وستفلد . گوتینگن ۱۸۴۹
میلادی
- ۲۲- قزوینی (زکریاء بن محمد بن محمود ال...) عجائب المخلوقات
و غرائب الموجودات . به اهتمام نصرالله تفرشی . چاپ سنگی ۱۲۶۴
- ۲۳- قمی (الحاج الشیخ عباس ال...) . سفینه البحار (فهـرست و
مختصر بحار الانوار مجلسی) . در دو مجلد . نجف ۱۳۵۲ هجری قمری
- * مجازات النبویة (ال...) . نک . شریف الرضی
- ۲۴- مجلسی (محمد باقر) . بحار الانوار . مجلد ۱۳ . چاپ کمپانی
- ۳۵- مجلسی (محمد باقر) . حیوة القلوب . مجلد اول . تهران ۱۳۷۸
هجری قمری
- ۲۶- محمد پادشاه (متخلص به « شاد ») . فرهنگ آندراج . زیر نظر
دبیر سیاقی . تهران ۱۳۳۶ شمسی
- * مرشد (ال...) . نک . برکات
- ۲۷- مسعودی (ابوالحسن علی بن حسین ال...) . التنبیه والاشراف .
قاهره ۱۳۵۷ هجری قمری
- ۲۸- مسعودی (ابوالحسن علی بن حسین ال...) . مروج الذهب ومعادن
الجوهر . ترجمه ابوالقاسم پاینده . تهران ۱۳۴۴ شمسی
- ۲۹- معلوف (الاب لويس ال...) . المنجد فی اللغة و الادب
والعلوم . بیروت
- ۳۰- معین (دکتر محمد) . تحلیل هفت پیکر نظامی . بخش اول .
تهران ۱۳۳۸ شمسی
- * منجد (ال...) . نک . معلوف

- ۳۱- میبدی (ابوالفضل رشیدالدین ا. . .) . کشف الاسرار و عدة -
الابرار (معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری) . به سعی و اهتمام علی اصغر
حکمت . در ده مجلد . تهران ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۸ هجری شمسی
- ۳۲- مینورسکی . بیست مقاله ، انگلستان ، ۱۹۶۱
- ۳۳- نشریه دانشکده ادبیات تبریز . شماره های مختلف
- ۳۴- نظامی عروضی (احمد بن عمر بن علی . . . سمرقندی) . چهار
مقاله . به کوشش دکتر محمد معین . تهران ۱۳۳۱ هجری شمسی
- ۳۵- همایی (جلال الدین) . تابعه . در مجله یغما . سال سیردهم
شماره ۹
- ۳۶- یاقوت (شهاب الدین ابو عبدالله . . . بن عبدالله الحموی الرومی
البغدادی) . معجم البلدان . به اهتمام فردیناند وستنفلد . مجلد چهارم . گوتینگن
۱۸۶۹ میلادی